

نقدی بر مقاله «شیخ ابراهیم زنجانی»

در شماره ۲۵ فصلنامه (بهار ۱۳۸۲) در مقاله «شیخ ابراهیم زنجانی، زمان، زندگی، اندیشه» نوشته محقق ارجمند جناب آقای علی ابوالحسنی خطاهایی به نظر رسید که ذیلاً به توضیحاتی درباره آنها مبادرت می‌نماید.

جناب ابوالحسنی، به نقل از سخنوران و خطاطان زنجان، نوشته‌اند که شیخ ابراهیم کتاب ارشاد ایمان را در سال ۱۳۰۳ قمری، یعنی دو سال پیش از بازگشت به زنجان تألیف کرده است.

این گفته اشتباه است. شیخ ابراهیم کتاب مزبور را که در خاطرات خود از آن با اسم «رجم‌الدجال» یاد کرده و در ملل و نحل و رد بایه بوده در ۱۵۰۲ صفحه به قطع ۱۶×۲۱ در متن ۸/۵×۱۴/۵ پانزده سطری در زنجان در سال ۱۳۱۳ قمری نوشته، و در آخر کتاب مزبور تاریخ تألیف آن را در دو بیت چنین بیان کرده است:

چون که عبد ضعیف، ابراهیم گشت عازم به دفع دیورجیم
بهر تاریخ گفت عقل سلیم: قتل نمرود کرد ابراهیم

«قتل نمرود کرد ابراهیم» به حساب ابجد ۱۳۱۳ می‌باشد و به نظر می‌رسد که مولف سخنوران و خطاطان زنجان در محاسبه و جمع حروف ابجدی جمله مزبور اشتباه نموده و عدد ۱۳۰۳ را درآورده و اشتباه نامبرده موجب اشتباه آقای ابوالحسنی در مقاله مزبور شده است. خود شیخ ابراهیم در خاطرات خود در صفحه ۱۴۹ می‌نویسد:

«پس از مباحثه باورقاء (مبلغ بهائی) و غلبه بر او، عازم شدم یک رد بر بایه و بهانیه بنویسم و این اقدام سبب شد که مراجعه به کتب بیان مذاهب و ملل کنم مخصوصاً ملل و نخل شهرستانی را مطالعه کردم و آغاز نموده در دو جلد کتابی در رد باب نوشتم و اول بیان مذاهب کردم و این کتاب بسیار خوب درآمد و آن را رجم‌الدجال نامیدم تاریخ آن «قتل نمرود کرد ابراهیم ۱۳۱۳» و رجم‌الدجال و ارشاد‌الایمان هر دو نام یک کتاب است.

ایشان در نوشته خود تا اندازه‌ای به مرحوم حاجی میربهاء‌الدین زنجانی کم‌التفاتی نموده‌اند. مرحوم آقای حاج میربهاء‌الدین زنجانی از تجار و ثروتمندان خیر و خوشنام

زنجان بوده‌اند. آثار خیریه باقی مانده از ایشان، که هنوز بعد از گذشت یک قرن در زنجان پابرجاست، حاکی از اندیشه این مرد خیر و خدوم و یادآور نام نیک اوست. این آثار عبارت‌اند از:

۱. مسجد حاج میربهاء‌الدین واقع در خیابان امام بین سبزه میدان و کوچه سیدلر؛
 ۲. آب انبار حاج میربهاء‌الدین واقع در سمت جنوب غربی طبقه تحتانی مسجد مذکور مشرف بر کوچه، که به علت عدم نیاز به آب‌انبار جلو در و پلکان ورودی آن دیوار کشیده‌اند؛
 ۳. حمام حاج میربهاء‌الدین واقع در بازار پایین که یکی از چند حمام سنتی دایر فعلی زنجان می‌باشد؛
 ۴. قنات حاج میربهاء‌الدین که در شمال شرقی شهر آفتابی می‌شد؛
 ۵. پل حاجی میربهاء‌الدین بر روی رودخانه زنجان رود که در سمت جنوب غربی شهر می‌باشد و یکی از سه پل قدیمی موجود بر روی رودخانه زنجان رود است. دو پل دیگر که نسبت به پل مزبور شرقی‌تر می‌باشند اولی پل سردار که ذوالفقارخان دوم «جد ذوالفقاری»ها و دومی پل حاج سلمان که حاج سلمان جد «رهبری»ها آنها را احداث کرده‌اند و پل اخیر را، که یک دهه آن را سیل برده بود، حاج سید محمد موسوی (مجتهد) تعمیر کرد و به پل حاج سیدمحمد معروف شده است؛
 ۶. پلی بر روی رودخانه قزل اوزن در مرز زنجان و گروس (قجور) که آن را تعمیر کرده است. مرحوم حاجی میربهاء‌الدین همه آنها را از سرمایه خود و به سعی و اهتمام خودش احداث نموده است. با این وصف و این همه آثار خیر که قطعاً جناب ابوالحسنی از وجود آنها شاید هیچگونه اطلاعی نداشته باشند، شایسته نبود که از آن مرحوم با کم‌التفاتی و زشتی یاد کنند.
- اما مسئله مسجد عبدالله میرزا دارا مسئله‌ای است دامنه‌دار که جای بحث آن در این جا نیست و واگذاری مدیریت و اداره مسجد (نه تولیت مسجد) به حاج میربهاء‌الدین در زمان اختلاف متولیان که مورد اشاره شیخ ابراهیم می‌باشد از نظر بی‌غرضی و بی‌طمعی نامبرده بوده که عملاً نشان داده بود که در آن مدت کم کارهای بسیاری هم در اداره امورات موقوفه انجام داده.
- اما در موضوع فرزندان حاج میربهاء‌الدین که در چند مورد هم به ایشان اشاره شده است، نگارنده اطلاع چندانی در مورد آنها ندارد ولی، همان‌طوری که خود جناب ابوالحسنی در صفحه ۵۷ مرقوم داشته‌اند «تذکر این نکته ضروری است که گناه برادر را به پای برادر و پسران را به کیفر مطاعن پدران نمی‌گیرند، خرج الحی من المیت باید اضافه نمود که پدران را نیز به کیفر مطاعن فرزندان نخواهند گرفت که «مخرج المیت من الحی».

و اما آنچه مرقوم فرموده‌اند چگونه می‌شود که آخوند با مخالفت شیخ ابراهیم مخالفت ورزد و در عین حال او به «اتفاق آراء» مردم زنجان و بدون حتی یک تن مخالف به وکالت برگزیده شود در اینجا نظر نگارنده تأیید گفته شیخ ابراهیم که یک تن مخالف هم نداشته نبوده و نیست چه بسا صدها تن هم با انتخاب او مخالف بوده‌اند ولی بدو باید مخالفت آخوند ملاقربانعلی را در گفته جناب ابوالحسنی اثبات نمود و سپس استتاج ایشان را پذیرفت.

آخوند ملاقربانعلی در زمان انتخاب شیخ ابراهیم به وکالت زنجان از طرف مردم در سال ۱۳۲۴ق هیچ‌گونه نظری، اعم از مثبت یا منفی، در مورد مشروطیت نسبت به شیخ ابراهیم نداشته‌اند زیرا خودشان در جواب استفتاء زنجانیان مقیم تهران در سال ۱۳۲۵ صراحتاً مرقوم می‌فرمایند:

وبالجملة انا غیر عالم بامرهم و حکمهم ولانقول: [لاقول] انهم غیر حرق ولکنی لاوافقهم ولاخالفهم وانا من المتتوفقین حتی یظیهرامرهم والله العالم و هوالحاکم بین عباده.

و جناب ابوالحسنی معنی و مفهوم «متوقف» را در عرف علمای امامیه بهتر از نگارنده می‌دانند و به نظر می‌رسد که صحیح نخواهد بود که به یک مجتهد مرجع و مسلم نسبت داده شود؛ در حالی که، چند ماه بعد، پس از برخورد با مسئله‌ای، شخصاً با خط خود نوشته که من در این مسئله متوقف هستم، یعنی تا حال اتخاذ رای ننموده‌ام که فتوی درباره آن صادر کنم. اینکه ما به وی نسبت دهیم که از اول مخالف مسئله بوده‌اند منتها چندی بعد از صدور این فتوای مخالفت خود را ابراز کرده‌اند پس العیاذبالله این فتوای توقف ایشان حقیقت نداشته و دروغ و مصلحتی بوده است. آیا چنین برداشتی از سخن برای یک مرجع مسلم به وسیله ما صحیح است؟

اما آنچه در ذیل عنوان «شیخ ابراهیم از ارادت به سلاطین قاجار تا بدگویی از آنان» مرقوم داشته‌اند، بدو باید ببینیم شیخ ابراهیم، که با چهار پادشاه قاجاری یعنی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمدعلیشاه، احمدشاه معاصر بوده، در مورد آنان در خاطرات منتشر شده از او چه نظریاتی ابراز داشته است.

۱. ناصرالدین شاه: شیخ ابراهیم در خاطرات دویست و پنجاه صفحه‌ای منتشر شده از او در دوازده صفحه از ناصرالدین شاه نام برده است.

۱-۱. در صفحه ۱۵ می‌نویسد: شخص بزرگوار عالی مقام آقا شیخ محمد لاهیجی که از اعیان زادگان لاهیجان گیلان بوده و از شاگردهای مرحوم شیخ مرتضی بود... علاقه‌جات ملکی او را نایب‌السلطنه کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه عصب کرده بود و خودش فقیر و نادار شده...

۱-۲. در صفحه ۱۱۲ می‌نویسد: اولاً وضع دولت و سلطنت را نمی‌خواهم اینجا بنویسم، زیرا طولانی می‌شود. اختیار تمام مملکت و اختیار امور چندین میلیون [میلیون] نفوس ملت در دست یک نفر پادشاه است که به شمشیر و دستیاری جمعی دزد یا خونریز غارتگر مستولی شده و بند نسلی گشته پادشاه وقت ناصرالدین شاه است که، در حقیقت، خوشبخت‌ترین و مقتدرترین و طولانی‌ترین سلسله قاجاریه است. شاه برای ولایات یک حاکم معین می‌کند اختیار امور مالی و قضائی و قشون و امنی تنها حاکم است و او یک وزیر خواهد داشت چنانکه شاه خود یک وزیر بزرگ و یا صدراعظم دارد. از حاکم مبلغ مهمی می‌گیرند به مناسبت ایالت و ولایت. واقعاً فروختن جان و مال و آبروی سکنه آن ولایت است به آن مبلغ رشوه یا پیشکش که حاکم به شاه و حرم و صدراعظم حتی پیشخدمتها و خواجه‌سراها، به حسب اقتضاء، می‌دهد؛ و جمعی گرسنه و تشنه به خون مردم از پایتخت یا خود ولایت خدمتکاران یا کارکنان حاکم هستند که برای بردن مال مردم و دخل و جمع ثروت با او به ولایت می‌آیند...

در صفحه ۱۲۸ می‌نویسد: چند نفر بودند از جوانی ناصرالدین شاه اینها را برای قساوت و بیرحمی و خونخواری پروریده بود که بدتر از سگ و گرگ‌ها و پلنگ خونخوار بودند یکی علاءالدوله نابکار یکی امیرخان سردار و وجیه‌الله میرزای خونخوار بودند که هم این و هم او حاکم خمسه شدند...

در صفحه ۱۲۹ می‌نویسد: ناصرالدین شاه امیرخان سردار را حکومت خمسه داده و باطناً حکم کرده بود که به حيله و هر وسیله هم جهان‌شاه خان را به شهر زنجان حاضر کرده و هم حسین خان و فتح‌الله‌خان و اتباع ایشان را به جنگ آورده بکشد...

در صفحه ۱۵۰ می‌نویسد: در این سال (۱۳۱۳) از طهران خبرها رسید که ناصرالدین شاه امر کرده در تمام ایران، خصوصاً طهران، جشن بزرگی برای پنجاهمین سال سلطنت او برپا کنند. به علاءالدوله امر شد چون هیچ کار نیک و بد در ایران واقع نمی‌شود یا سوگواری و سوز و سروری دینی یا دنیوی به عمل نمی‌آید مگر یک تحمیل و ضرر و اذیت به ضعف و رعایا در بردارد. علاءالدوله امر کرد چندین روز عموم اهل بازار از کار و کسب مانده و متضرر گردیده خرجها کرده میدان بازار و کوچه و همه جا را سرخپوش نموده با فرش و نفایس و چراغ و آلات بلورین و هرچه هرکس داشت آراستند. فردا یا پس فردا، که می‌بایست جشن و موسیقی و آتشبازی و نقاره‌کوبی و گردش و عیش آغاز شود، به ناگاه خبر رسید که ناصرالدین شاه را یک نفر در حرم عبدالعظیم با گلوله کشته؛ و معلوم است اول چیزی که گفتند یک نفر بابی او را زده و او شهید شده. حالا دیگر علاءالدوله امر کرد همه اسباب جشن را برچیده مجدداً همه جا را سیاه پوش کردند و در مساجد ختم گذاشتند. و از غرایب بود و از حسن تدبیر و اداره

میرزا علی اصغر خان صدراعظم بود که، برخلاف رسم قدیم در تبدیل سلطنت آشوبها و چپاول او غارت می‌شده، امنیت در همه جا دایر بود.

در صفحه ۱۵۹ می‌نویسد: سالارالدوله طماع و خونخوار، به هر وسیله بود، می‌خواست خود را مثلاً به پسرهای ناصرالدین شاه در ثروت و غارت برساند...

در صفحه ۱۸۴ می‌نویسد: ناصرالدین شاه در یک سفر فرنگ که از روسیه می‌گذشت و یک قسمت قشون روس را، که قزاق می‌گویند و هیئت مهیب و فرم هر اسنک دارند و از تنومندترین و قوی‌ترین مردان مملکت تشکیل شده و امتیاز بر سالدات روس دارند و در واقع نگاهبان و فدائیان سلطنت امپراطورند، اینها را دیده و خیلی پسندیده و در باطن خواست یک قسمت قشون به وضع آنها نگاهبان و طرفدار و فدایی سلطنت قاجار تشکیل دهد؛ از دولت روس صاحب منصب خواست. به گمان او، دوام سلطنت در نسل قاجار به حمایت دولت روس و کمک این قزاق است. دولت روس هم اظهار مودت و طرفداری از سلطنت قاجار می‌کند؛ لکن ایشان مقصد سیاسی دارند...

در صفحه ۱۹۱ می‌نویسد: در زمان ناصرالدین شاه، که در ظاهر به واسطه موازنه سیاست یا، به عبارت دیگر، به واسطه رقابت روس و انگلیس و ریشه انداختن و استحکام سلطنت قاجاریه در سلسله سلاطین از اول و آغاز رقیبان و معارضان زیاد پیدا می‌شود زیرا...

در صفحه ۱۹۵ آورده: پس از ناصرالدین شاه خالی بودن خزینه معلوم شده.

در صفحه ۱۹۹ نوشته: در اواخر ناصرالدین شاه و زمان مظفرالدین شاه، یک جمع از این آقایان [علماء و روحانیون] در هر امری که اتفاق افتاده استفاده نموده گاهی برای یک کاری و گاه برای ضد یک صدراعظم یا رجل بزرگ درباری قیام نموده و هیاهو کرده، بعد وجهی گرفته خاموش شده‌اند...

در صفحه ۲۰۲ می‌نویسد: بالجمله، خواه‌نخواه، اواخر ناصرالدین شاه و تمام مدت مظفرالدین شاه، که درباریان همه در پی ثروت شخصی خود بودند و هزاران نفوس ایرانی بی‌قدر را فدای نفع و جمع ملک و مال خود می‌نمودند و در فکر مملکت‌داری نبودند و هرگز نمی‌دانستند که در زیر دانه دول همجوار چه دامی برای این مملکت گسترده است...

بالاخره در صفحه ۲۰۴ می‌نویسد: دسته‌ای از ملاها را هم عین‌الدوله طرفدار خود کرده بود، از آن جمله میرزا ابوالقاسم که داماد مظفرالدین شاه و پسر امام جمعه مرحوم و خودش امام جمعه بود و یک برادرش هم به لقب ظهیرالاسلام نواده دختری ناصرالدین شاه است.

اینها تمام مواردی است که شیخ ابراهیم در خاطرات خود از شخص ناصرالدین شاه

با نام ذکر کرده و در شانزده صفحه نیز از میرزا مظفرالدین شاه نامبرده که در چهار صفحه آنها اسمی هم از محمدعلی میرزا آمده است و دیگر نامی از محمدعلیشاه و احمدشاه در این قسمت از خاطرات دیده نمی‌شود:

در صفحه ۱۵۰ در پی قتل ناصرالدین شاه می‌نویسد: آنقدر فاصله نشد که مظفرالدین شاه از تبریز آمده و از زنجان گذشته جلوس کرد و در زنجان که منزل کرد در باغ علی‌آباد مظفردولت مرحوم چند نفر از علماء را دعوت کرده بودند ملاقات نمود. یکی هم من بودم؛ به دیدن شاه رفته تسلیت و تعزیت گفتیم. واقعاً من هیبت و چشم او را دیدم. بیرون که آمدم به همه گفتم این بد فطرت و ستمکار نیست اما به کلی احمق و ابله و ساده است که دستخوش فریب و اشتباهکاری اطرافیان خواهد بود.

در صفحه ۱۵۸ می‌نویسد: در سال ۱۳۱۷ سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه حاکم خمسه شد. این دیوانه یک آفتی بود؛ پسر شاه است و اطرافیان به قدرت او هرچه می‌خواهند می‌کنند....

در صفحه ۱۵۸، پس از ماجرای اشرف‌الملک میرزا علی اشرف‌خان و کشته شدن او به دست ابادی سالارالدوله، می‌نویسد: این قضیه (کشته شدن اشرف‌الملک به دست سالارالدوله) در تهران هم شهرت کرد و به درجه تحقیق رسید. مظفرالدین شاه که خودش بد نبود و این کار و آن هم از پسر شاه منفور بود....

به هر حال، اوضاع از این قبیل‌ها بود. مظفرالدین شاه ساده لوح و اطرافیان غارتگر و قشون و مخازن اسلحه در هر جا نابود به طوری که به اسم صد هزار قشون ایران هزار نفر هم نبودند که بدانند جنگ چیست. در صفحه ۱۹۵ نوشته: پس از ناصرالدین شاه خالی بودن خزینه معلوم شده و از بی‌مبالاتی مظفرالدین شاه هرچه هم بوده تلف گردیده، مالیات دولت کفایت خرج ننموده... با یک شاه ساده احمقی مانند مظفرالدین شاه، که هیچ حق و حسابی نمی‌داند، همین قدر که کارخانه عیاشی و چپاول اطرافیان راه بیفتد هر قدر قرض شده قطعاً نصف بیشتر آن به کیسه اطرافیان از صدراعظم و ... رفته ... سال ۱۳۲۲ قمری مظفرالدین شاه، که لذت سفر فرنگ را چشیده بود، با کمال اصرار به خیال مسافرت مجدد افتاد هر قدر احساسات برخلاف این کار بود و دولتیان می‌دیدند خرج سفر نیست و چاره‌ای جز قرض ندارند... بالجمله، مظفرالدین شاه از سفر فرنگ برگشت و گفت وگو و نارضایتیها از اوضاع پریشان مملکت جریان داشت و از سفر فرنگ این مردمان بیفرهنگ غیر چند بازیچه و تلف کردن پول هنگفت قرض به عیاشی بيمصرف چیزی نیاوردند... در اواخر ناصرالدین شاه و زمان مظفرالدین شاه یک جمع از این آقایان (روحانیان) هر امری که اتفاق افتاده استفاده ننموده... مظفرالدین شاه هم علیل و بیخبر از کارها افتاده خشونت عین‌الدوله و بیکارگی شاه و بدی اوضاع دربار و مملکت

و این سفرها و قرضها و نفوذ روزافزون خارجیان، خصوصاً روسها، علماء و بزرگان مرکز را جنبش و جوشی داده... جلال‌الدوله، [که] دل داغداری از عموهایش مظفرالدین شاه و کامران میرزا و اولاد ایشان داشت، اوضاع ایران و دربار و نادانی و ضعف شاه و درباریان و خرابی کارها و خطر ایران را خوب تشریح می‌کرد... کار به تسلیم شاه و موافقت با تقاضای ملت کشید و از هر طرف صدای خواستن مشروطه بلند گردید؛ ناچار شاه قبول نمود. جمعی از آنانی که خارجه دیده و بصیرتی در امور جهان داشتند به دستگیری انگلستان فرمان مشروطیت ایران را از مظفرالدین شاه صادر کردند و تبریزیان ایستادگی نموده ولیعهد محمدعلی میرزا را بیرون رانده؛ او، که به شدت با این اوضاع مخالف بود، تصدیق و امضای مشروطیت را نیز از او گرفتند...

عقلای فرنگ همه گفته بودند: چون نه شاه نه مهربان درگاه و نه ملت ایران از روی دانائی و بصیرت می‌دانند مشروطیت و آزادی و حق و عدالت چیست و برای تحصیل آن در ممالک متمدنه چه خونها ریخته شده و چه آشوبها برپا گردیده بلکه فقط شنیده‌اند مشروطیت یک چیز خوبی است و برنفع ملت و کمی اقتدار از سلطنت است و رفع ظلم و سبب امنیت است، مانند یک هوس، ملتیان خواسته، شاه و درباریان داده‌اند. نه درباریان می‌توانند این امر مهم را اداره کنند و نه ملت می‌تواند این حق را نگاه دارند. فقط آنچه خواهد شد یک انقلاب و هرج و مرج و ناامنی و خونریزی و گسیختن رشته کارها و رفتن قدرت دولت و کثرت غارت و رفع امنیت خواهد شد و بالاخره از ناقابل‌ی ملت و درباریان شاید همین عنوان سبب انقراض ایران شود. باید دید شب آستن [فردا] چه می‌زاید... سال ۱۳۲۴ بیماری مظفرالدین شاه سخت شده ولیعهد را از تبریز خواسته بودند... ولیعهد را خواسته‌اند در وفات او در پایتخت حاضر باشد. از وضع ولیعهد بدبختی و پست فطرتی نمایان بود؛ در همان دو روز توقف زنجان معلوم شد که به نزد ملاقربانعلی کسان فرستاده از او قول گرفته که با مشروطیت مخالفت کند با هم هم‌قول شده‌اند... شیخ ابراهیم، علاوه بر مواضع فوق، در چند جا نیز از مظفرالدین شاه به عنوان پدر یا عمو و غیره نام برده که شایان ذکر نیست.

اینها تقریباً تمام مطالبی بود که شیخ ابراهیم درباره شاهان قاجار، با تصریح به اسامی آنان، در خاطرات خود آورده است ولی انتقاد او از وضع مملکت و سلسله قاجاریه گاه به شدیدترین وجه و گاه به طور ملایم و کنایه‌آمیز در لابه‌لای کتابش به‌طور فراوان دیده می‌شود و هیچ‌گونه تعریف و تمجیدی از شاهان قاجار مشاهده نمی‌شود. برای نمونه هم باشد یک عمل از آنها را تأیید ننموده و تأیید فرمان مشروطیت هم از طرف مظفرالدین شاه را دیدیم که به چه ترتیب توجیه نموده است.

این خاطرات که به اهتمام آقای غلامحسین میرزا صالح برای اولین بار در سال ۱۳۷۹.

در ۲۴۶ صفحه چاپ شد و چاپ اول آن فاقد هرگونه مقدمه و توضیح و فهرست اعلام می‌باشد. در چاپ دوم هم، که در سال ۱۳۸۰ انجام گرفته، آقای غلامحسین میرزا صالح، با وجودی که یک مقدمه ۱۶ صفحه‌ای بدان اضافه نموده و در آخر آن هم فهرست اعلام آورده، هیچ‌گونه اشاره‌ای به نسخه اساس چاپ خود ننموده‌اند.

اگر نسخه اساس چاپ ایشان نسخه مربوط به کتابخانه مجلس شورای ملی، که در قطع ۱۶×۲۴ شامل ۲۹۰ صفحه در متن ۱۱×۲۰ بیست سطری با خط نستعلیق خوانا و خوش خط است باشد، این نسخه فاقد تاریخ تألیف، تاریخ استنساخ و نام کاتب آن می‌باشد ولی از بررسی نسخه می‌توان تاریخ تألیف آن را بدست آورد.

تاریخ تولد شیخ ابراهیم زنجانی را دهم ذی‌حجه سال ۱۲۷۲ قمری / ۲۱ مردادماه سال ۱۲۳۵ شمسی ضبط کرده‌اند. نوشته شیخ ابراهیم در صفحه ۱۴۶ خاطرات، که می‌نویسد: من در سال ۱۳۱۳ داخل چهل و یکمین سال عمر شده‌ام، مؤید این تاریخ تولد از نظر سال است؛ و به‌طوری که اعلامیه مجلس ترحیم او در روزنامه اطلاعات چهارشنبه دهم آذرماه سال ۱۳۱۳ نشان می‌دهد او در اوایل آذرماه سال مزبور / شعبان ۱۲۵۳ در تهران فوت نموده؛ بنابراین سن او هشتادویک سال قمری بوده است.

و اینکه این خاطرات درجه تاریخی نوشته شد نه در نسخه اساس به آن اشاره‌ای شده و نه در نسخه چاپی. قرائن و امارات نشان می‌دهند که نسخه کامل نبوده و ادامه هم داشته است که شاید مؤلف در آخر آن تاریخ تألیف و کاتب نام خود و تاریخ استنساخ را در آن آورده باشد ولی از بررسی نسخه حاضر هم می‌توان تاریخ تألیف این قسمت از خاطرات را به طور تخمین بدست آورد چه:

در صفحه ۱۳ می‌نویسد: زن دویم هم گرفتم که اکنون هم هست و من سرهفتاد و چهارساله‌ام، او هم قریب شصت سال دارد. «من سرهفتاد چهارساله‌ام» یعنی در آغاز هفتاد و چهار سالگی قرار دارم، که با توجه به تاریخ تولد وی (۱۲۷۲+۱۷۴=۱۳۴۶) سال ۱۳۴۶ قمری / ۱۳۰۶ خورشیدی خواهد بود.

و در صفحه ۲۰۳ می‌نویسد: «امسال سن من ۷۴ سال قمری تمام می‌شود» و چند سطر پائین‌تر از آن اشاره به هفتم اردیبهشت ماه بدون قید سال نموده ولی چند سطر بعد از آن در صفحه بعد آمار هزینه بناهای جدیدالتأسیس آمریکا را در سال ۱۹۲۷ میلادی به دست می‌دهد، که با تطبیق تواریخ مذکور با همدیگر و تبدیل آنها به سال شمسی مشخص می‌گردد که منظور اردیبهشت سال ۱۳۰۷ مطابق شوال ۱۳۴۶ قمری است.

بنابراین، می‌توان گفت که شیخ ابراهیم این خاطرات را در میان سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ خورشیدی در سن هفتاد و چهارسالگی خود نوشته است؛ و آنچه در سطر سوم صفحه ۱۱ نوشته که «الآن [از] من ۷۲ سال گذشته» یا سهواً قلم بوده و یا منظورش

۷۲ سال شمسی است.

اصالت نسخه: گرچه اصالت نسخه صددرصد معلوم نمی‌باشد ولی قرائن و امارات موجود تا اندازه‌ای اصالت نسخه و لااقل وجود آن را تأیید می‌نماید. در نسخه اساس موجود در مجلس، صفحات ۱۰۱ تا ۱۱۲ به خط خود شیخ ابراهیم می‌باشد و مطالب آخر صفحه ۱۱۲ با مطالب اول صفحه ۱۱۳ تقریباً همسویی ندارد و رشته کلام گسیخته است. آقای میرزا صالح برای رفع این نقیصه در سطر دوم صفحه ۹۶ نسخه چاپی با اضافه نمودن (افتاده می‌بردند) مطلب صفحه ۱۱۳ را تکمیل نموده ولی این باز با مطلب بعدی همسویی ندارد. و گسیختگی کلام مشهود است؛ و قرار گرفتن این دوازده صفحه به خط خود شیخ ابراهیم در وسط این کتاب یک مسئله بحث‌انگیز است که باید برای آن جواب پیدا کرد.

تاریخ مشروطیت ایران و اوضاع زنجان در زمان مشروطیت در این کتاب جابه‌جا به نحوی منعکس شده است ولی تا چه اندازه اصالت دارد، معلوم نیست. آیا تمام این انتقادات را شیخ ابراهیم نوشته یا دیگران به نام او آورده‌اند تا دسترسی به اصل نوشته شیخ ابراهیم به خط خود نمی‌توان دآوری نمود و درباره وی یا نوشته‌اش اظهار نظر کرد. مگر اینکه نسخه اساس آقای میرزا صالح اصل نسخه نوشته شده به خط شیخ ابراهیم بوده باشد.

در نسخه چاپی موجود با مقایسه با نسخه مجلس افتاده‌ها و افزوده‌هایی نیز مشاهده می‌شود که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

در صفحه ۲۱۰ چاپی بعد از سطر هفتم یک صفحه تمام از متن خاطرات (صفحه ۲۴۴ نسخه اصل اساس) افتاده و همچنین در میان صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱ نسخه چاپی یک ورق از اصل خاطرات، یعنی مطالب صفحات ۲۵۷ و ۲۵۸ را نیاورده‌اند و ساقط شده است.

و در آخر صفحه ۲۴۰ نسخه چاپی بعد از جمله «حتی زبان و رسوم و ادبیات» یک صفحه از اصل یعنی صفحه ۲۸۳ افتاده است و با اضافه کلمه «را» بعد از «ادبیات» و قراردادن نقطه ظاهراً جمله را تکمیل نموده‌اند؛ ولی عدم ارتباط مطالب از سیاق کلام مشهود است. و این نقائص نشان می‌دهد که نسخه چاپی نیاز مبرم به مقابله با نسخه اساس دارد. و نسخه اساس هم اگر نسخه مجلس بوده باشد احتیاج مبرم به اثبات اصالت و عدم تحریف از طرف مستنسخ یا مستنسخین دارد. اما خود شیخ ابراهیم، به نظر می‌رسد که در زمان تألیف این کتاب گویا فراموش کرده بود که در کتاب رجم‌الدجال یا ارشاد‌الایمان خود که در سال ۱۳۱۳ قمری، سی‌وسه سال قبل از نوشتن خاطرات، در موقع مرگ ناصرالدین شاه و به تخت نشستن مظفّرالدین شاه درباره این دو پادشاه

قاجاری چه نوشته است. در اینجا ما نوشته او را درباره این دو پادشاه از صفحات ۶۷ تا ۷۲ نسخه خطی ارشادالایمان عیناً برای اطلاع خوانندگان نقل می‌نماییم تا خود بخوانند و داوری کنند. شیخ ابراهیم می‌نویسد:

... شاهد این مطلب اینکه: این طایفه خبیثه ضاله مفسده ملحدّه دهریه بابیه، که چون مزدکیه و خرمدینه و ملاحده اسماعیلیه منشأ تمام مفسده و شرورند، در همین مقام که سفسفه به اینجا رسیده شرارتی و افسادی از ایشان در عالم ظاهر شد و به عملی اقدام نمودند که پشت اهل اسلام را شکسته اهل ایران را یتیم کردند. تفصیل اینکه هفدهم همین ماه ذی‌حجه الحرام سنه هزار و سیصد و سیزده از هجرت نبویه ص ع مرحوم مغفور منشأ عدل و امانی و منبع جود و احسان ملجأ و ملاذ اهل اسلام و ایمان و قبله جهانیان و روح قوالب اهل ایران السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الحاقان بن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار انارالله برهانه و اعطاه یوم القیامه امانه، عصر روز جمعه به زیارت حضرت امامزاده واجب‌التعظیم شاهزاده عبدالعظیم رضوان الله علیه رفته بعد از زیارت با جمعی از ارکان دولت مثل جناب صدارت خطاب فرموده که قالیچه در میان حرم مقدس نزدیک ضریح مبارک بپهن می‌نمایند؛ برای اداء فریضه ظهر و عصر در حضور حضرت باری قیام می‌نمایند. بعد از اتمام فریضه ظهر وقتی که قیام می‌فرمایند برای اقامه عصر یک نفر ولدالزنای شقی ابن ملجم سیرت و شمر سریرت از یک طرف حرم ظاهر گشته ورقه‌ای در دست که عریضه‌ای است به حضور مبارک؛ و حضرت شاه اشاره می‌فرمایند بعد از گرفتن عریضه که صبر نما نماز عصر را اتمام کرده مقصد تو را رسیدگی نمایم. دستها را بلند می‌فرمایند برای تکبیرة الاحرام، ابن لعین ولدالزنای اخبث از یزید و انجس از علی محمد شیرازی پشتوی مطروس از بغل درآورده با کمال جسارت به طرف سلطان زمان گشاد داده و گلوله از روی پستان چپ حضرت ظل الله خورده و از پشت در آمده. دوره حضور ریخته این والدالزنای گرفته و شاه زمان افتاده به خون طیان، اقتداء به امام خویش حضرت امیرمومنان کرده به قدر نیم ساعت طول کشیده که رخت به خلد برین کشیده. و این ابن ملجم ثانی هنوز مجبوس است. همچنین کارها به هوای دست آوردن سلطنت و تخریب امر دولت و ملت از این اخبار صادر می‌گردد و همچنین واجب می‌دانند قتل سلطان عثمانلو بلکه تمام سلاطین را و سلطنت را خاص برای آن لعین ملوط عباسعلی نام که پسر ملعون حسینعلی نام مازندرانی مخنت مشهور که خود را بها لقب داده و این پسرش را غض الله ملقب کرده. این اولاد شیاطین، چنانچه در میان مذاهب آنها ذکر می‌شود، بعینه مثل ملاحده اسماعیلیه در باطن ملحد و دهری [هستند] و بعضی حمقا و جهال را فریب داده اول علیمحمد شیرازی بعد از آن

حسینعلی مخنت و بعد از آن عباسعلی ملوط را نبی واجب‌الطاعه و سلطان عصر بحق می‌دانند و می‌گویند سلطنت حق اینهاست که سلاطین به ناحق غصب کرده‌اند: و دفع هریک از سلاطین را، خصوصاً سلطان ایران و عثمانلو، را به هر طریق واجب و لازم می‌شمارند [بعد از یک صفحه و نیم شرح و بسط در آرمانهای بابی و بهانی می‌نویسد: ... این است که این شخص خبیث و این ملجم طریقه بعد از گرفتاری، بعد از زدن شاه، گفته که ما دوازده نفر از جانب رئیس خود مأمور به قتل شاه ایران گشته‌ایم که به هریک از ما وفق دهد بکشیم و باک از کشته شدن نداریم که دفعه دیگر با سعادت عود نماییم و چنین هواهای نفسانیه ببینید منشأ چقدر مفاسد گردیده است، و این اقل ضعیف مصنف در تاریخ مصیبت سلطان این رباعی انشاد کرده‌ام:

ناصرالدین شه آنکه کرد جلوس چهل و نه سال زد به شاهی کوس
 شد شهید از جفا در این تاریخ ناصر جود و دین برفت افسوس
 و ایضاً انشاد کرده‌ام.

ناصرالدین شه جهان که بدو دوستان شاد بود و کور عدو
 چون شهادت بیافت شد تاریخ وای بر دین برفت ناصر او
 و ایضاً از این ضعیف است:

شاه شهید ناصر دین مالک جنود ذی قعده ماه سلطنت و رحمتش نمود
 تاریخ قتل عقل بروهم چنین گشود گویند خلق جمله اغفر ایا و دود
 و ایضاً از بنده است:

تا سلطنت ناصر دین خسرو اسلام
 جل و نه شده تاخواست به پنجاه زند کام
 مقتول شد از دست لعین بابی بدنام
 تاریخ به غفران ده و دو آریسیر لام

پس بر سلاطین و ارکان و اعیان و علماء اسلام واجب و لازم است که در هر بلد و هر کجا باشد، چه ایرانی چه افغانی، چه رومی و چه هندی، و غیرهم بر هریک از این طایفه خبیثه از رئیس و مرئوس و صغیر و کبیر ایشان دست بیابند قتل نمایند و ایشان را منقرض گردانند که اینها بعینهم طریقه ایشان طریقه خوارج است؛ واجب می‌دانند خروج بر رؤسای اسلام را در هر وقت؛ و عمل ایشان عمل ملاحظه الموت است که با غیله و خفیه و کید لازم می‌دانند کشتن وزراء و سلاطین و علماء هریک از مسلمانان را و اذا تولى سعى فى الارض لفسد فيها و يهلك الحرث و النسل والله لا يحب الفساد.

اگرچه این خبیث این ملجم سیرت که اسمش محمدرضا کرمانی بوده صدمه‌های چنین به دولت اسلام وارد کرد لکن بحمدالله تعالی وجود مسعود همایون اقدس

ظل الله فی ارضین سلطان الاسلام و المسلمین رافع لواء النصر و الظفر فی الافاق و مالک سریر سلطنت بالاستحقاق مروج الشریعة الطاهره و مؤید العلة الباهره منبع جود و معدن الاحسان و ينبوع الفضل والعدل و الامتنان وقامع اصول الکفر و الطغیان و مخرب بنیان الظلم و العدوان السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالفتح النصر و الظفر السلطان مظفرالدین شاه قاجار که در صدف سلطنت ماضیه و قائم مقام ولیعهد خلافت قاهره بود از فردای همان روز بر تخت میمنت و اقبال جلوس فرمودند و به یمن ملاطفت و مرحمت کدورت آن مصیبت عظمی را از قلوب اهل ایران زدودند خلدالله ملکه و سلطانه و ایدالله عون و احسانه و از جهت تبریک و تهنیت و یمن و برکت این رباعی در تاریخ جلوس از مصنف است:

تازد قدم به تخت شهی شاه نیک پی

فرخنده گشت طالع خلق جهان به وی

ذی قعده شد جلوس و به تاریخ سال عقل

گفتا به جود و جاه مظفرلوای وی

امید است که این سلطان مظفر به عون خالق اکبر و تأیید ولی داور ساعی و مجد در قلع و قمع اهل کفر و طغیان و ظلم و عصیان بوده خصوصاً این طایفه خبیثه را که اتباع دجال و شیطان و مخرب ارکان ایمانند...

داوری بین این دو نوشته و صحت و سقم آنها را به عهده خود خواننده گذاشته به گفته خود خاتمه می دهم.

تهران نوزدهم آبان ماه سال ۱۳۸۲

یوسف محسن اردبیلی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی